

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

عرض کردیم که در اینکه این نزاع که آیا اوامر به طبایع تعلق پیدا می کند یا به افراد در خود تصویر این نزاع و اینکه این نزاع مبتنی بر چه چیزی هست، کلمات بزرگان مضطرب هست و مختلف. تا به حال چهار عنوان را در کلمات بزرگان عرض کردیم و مورد بحث قرار دادیم.

بیان مرحوم نائینی

عنوان پنجم در کلام مرحوم محقق نائینی (قدس سره) وجود دارد. البته مرحوم نائینی این بحث را که آیا اوامر به طبایع تعلق پیدا کرده یا به افراد این را به صورت مستقل در اصولشان عنوان نفرمودند، در بحث اجتماع امر و نهی در بحث نواهی آنجا این را به مناسبت اشاره فرمودند.

در کتاب فوائد الاصول در جلد اول در صفحه 417 آنجا ایشان اول سه تا مطلب را بیان کردند و بعد آمدند این نزاع را تصویرش را ذکر کردند:

مطلب اول: می فرمایند: کسانی که این نزاع را مبتنی قرار دادند بر اینکه آیا کلی طبیعی در عالم خارج موجود است یا موجود نیست، می فرمایند این حرف اشتباهی است، برای اینکه از کسانی که قائل هستند به اینکه اوامر به افراد تعلق پیدا کرده در میان همین ها کسانی هستند که کلی طبیعی را در عالم خارج موجود می دانند یعنی بر می گردد این فرمایش ایشان به همان اشکالی که ما عرض کردیم، که ملازمه ای ندارد بین اینکه کسی قائل شود به اینکه کلی طبیعی در عالم خارج وجود دارد و حتماً بگوییم چنین شخصی باید بگوید اوامر به طبایع تعلق پیدا می کند، هیچ ملازمه ای نیست، ممکن است کلی طبیعی را در عالم خارج موجود بدانند اما بگویند، اوامر به افراد تعلق دارد، این يك مطلب.

مطلب دوم فرمودند کسانی که می گویند اوامر به افراد تعلق دارد مرادشان از این فرد، فرد موجود مشخص در عالم خارج نیست، برای اینکه این فرد موجود در عالم خارج، اگر متعلق امر باشد، این طلب او می شود تحصیل حاصل، مرادشان این فرد مشخص در عالم خارج نیست، این هم مطلب دوم.

مطلب سوم فرمودند کسانی که باز قائل هستند اوامر به افراد تعلق پیدا می کند، مقصودشان يك فرد به نحو بدلیت و به نحو تخییر شرعی هم نیست، یعنی اینکه مولی بگوید این طبیعت دارای افرادی دارد و این افراد و خصوصیات این افراد برای من مطلوب است، علی سبیل البدلیه، مثلاً نماز يك طبیعتی است. این نماز افرادی دارد نماز در این مکان، نماز در مکان دوم، نماز در مکان سوم اینهایی که می گویند اوامر به افراد تعلق دارد، مقصودشان این نیست که شارع یکی از این افراد را علی سبیل البدلیه اراده کرده و تخییر بین این افراد تخییر شرعی باشد، تخییر می فرمایند حتماً تخییر عقلی است، به عبارت اخری همانطوری که روی قول به طبایع یعنی روی قول به تعلق اوامر به طبایع تخییر يك تخییر عقلی است، وقتی آمدند گفتند امر به

طبیعت صلاحه تعلق دارد، خوب شما عقلاً مخیر هستید بین افراد هکذا اگر آمدند گفتند اوامر به افراد تعلق دارد اینجا هم باز تخییر
تخیر عقلي است و مجالي براي تخيير شرعي به هيچ وجهي نيست، اين سه تا مطلب را بيان مي کنند.

سپس مي فرمايند حالايي که اين سه تا مطلب سه تا مطلب مسلم هست، ما بعد از اين سه تا مطلب مي آييم تصوير نزاع را به يك
نحوي که معقول است بيان مي کنيم، مي فرمايد که طبيعت وقتي که در عالم خارج وجود پيدا مي کند، اين همراه با يك عوارض
و مشخصاتي هست اين وجود خارجي، مي فرمايد بحث در اين است.

ان قلت: مي فرمايد کسي از ما نائيني سوال کند که مقصود از اين نزاع که آيا اوامر به طبائع تعلق پيدا مي کند يا تعلق پيدا مي
کند به افراد مقصود چيست؟

قلت: مي گوييم مقصود از اين نزاع اين است که کساني که مي گویند اوامر به طبائع تعلق پيدا مي کند مقصودشان اين است که
اين طلب از دایره اين طبيعت تجاوز نمي کند، اين طلب از اين طبيعت به اين عوارض و اين مشخصات سرایت نمي کند. اراده
فقط تعلق پيدا کرده است به خود طبيعت، آنچه که مقصود مولي هست خود طبيعت است، حتي اين عوارض و مشخصات به
نحو تباعي هم متعلق اراده نيستند، به طوري که اگر فرض بکنيم که مکلف بتواند در عالم خارج يك ماهيت و طبيعتي را بدون اين
عوارض و مشخصات ايجاد بکند اگر فرض کنيم که حالا فرض محال که محال نيست، اگر فرض کنيم مکلف بتواند يك ماهيتي
را بدون عوارض و مشخصات در عالم خارج ايجاد بکند اگر آمد ايجاد کرد مطلوب مولي را محقق کرده، پس روي قول به اينکه
اوامر به طبائع تعلق پيدا کرده اين طبائع خودشان مطلوبيت دارند، خودشان متعلق اراده هستند و چيز ديگري اصلاً در کنار اين
اراده نشده، بله، وجود طبيعت هم چرا؟

چون طبيعت يعني به عنوان خودش که بدون اينکه وجود داشته باشد که مطلوب نيست بايد طبيعت موجود بشود اما آن
عوارض و مشخصاتي که همراه با وجود است او در دائره طلب و اراده اصلاً نيست، حالا کساني که مي گویند اوامر به افراد
تعلق پيدا کرده، نه به طبيعت اينها مقصودشان اين است که ولو به حسب ظاهر امر متعلق به طبيعت صلاحه است اما اين اراده
از اين طبيعت تجاوز مي کند و سرایت مي کند به اين مشخصات خارجيه، اين عوارض و اين مشخصات خارجيه، اينها در دائره
غرض و در دائره اراده مولي هستند ولو بالتبع.

يعني به تبع اينکه مولي طبيعت را اراده کرده، به تبع او عوارض و مشخصات خارجيه وجود اين طبيعت را هم مولي اراده کرده
کساني که مي گویند اوامر به افراد تعلق پيدا مي کند مقصودشان سرایت است، يعني اراده، طلب و غرض از خود طبيعت
سرایت مي کند به اين مشخصات و عوارض خارجيه.

آنوقت مي فرمايند: اگر ما نزاع را اينطوري معنا کرديم، گفتيم من يقول به تعلق الاوامر بالطبائع اين مرادش اين است که اراده و
غرض مولي طبيعت است و از اين طبيعت به اشخاص يعني به عوارض و مشخصات سرایت نمي کند، من يقول به تعلق الاوامر
بالافراد اين مرادش اين است که غرض و اراده مولي از طبيعت به اين مشخصات و عوارض سرایت مي کند، مي فرمايد اگر ما
اينطوري گفتيم اين نزاع ثمره اش در بحث اينکه آيا اجتماع امر و نهي جايز است يا ممتنع که يك نزاع بسيار مهم در علم اصول
است و ثمرات فقهي مهمي هم بر اين نزاع مترتب مي شود، اين بحث مي شود از پايه هاي نزاع در اجتماع و عدم اجتماع امر و
نهي به چه بيان؟

به اين بيان اگر آمديم گفتيم اوامر به افراد تعلق پيدا کرده و گفتيم مقصود از اين افراد يعني غرض و طلب از طبيعت به همين
مشخصات خارجيه و عوارض خارجيه تعلق پيدا کرده، روي اين نظريه لا مجال براي نزاع در اجتماع امر و نهي لا مجال للنزاع
يعني حتماً بايد قائل بشويم به اينکه اجتماع امر و نهي محال است، چرا؟ براي اينکه گفتيم اگر امر از طبيعت صلاحه به اين صلاتي
که داراي مشخصات و عوارض خارجيه است تعلق پيدا کرده، نتيجه اين مي شود که نهي که عبارت از لا تغصب است آن هم به
همين تعلق پيدا کرده و چون مشخص واحد است يعني آني که عنوان مشخص و عوارض براي صلاحه را دارد، همان مشخص
براي غصب و همان عنوان معين براي غصب است، و شما مي گوييد اوامر از طبيعت به اين مشخصات سرایت پيدا مي کند

نتیجه این می شود که یک چیزی معین خارجی هم متعلق امر باشد هم متعلق نهی، هذا محالاً ما مجالی نیست روی این قول، روی کدام قول؟

قول تعلق اوامر و نواهی به افراد، مجالی نیست دیگر بیایم نزاع بکنیم اصلاً جای نزاع وجود ندارد و باید حتماً و قطعاً بگوییم که اجتماع امر و نهی روی این مبنا محال است، اما روی این مبنا که ما بیایم بگوییم اوامر و نواهی به طبایع تعلق پیدا کرده، و از طبیعت سرایت به عوارض و مشخصات خارجیه ندارد، روی این مبنا می فرمایند حالا مجال للنزاع، بیایم نزاع کنیم که خوب حالایی که امر به طبیعت صلاهی، نهی به طبیعت غصب از این طبیعت ها هم به این عوارض خارجیه و مشخصات سرایت نکرده آیا روی این مبنا باید قائل بشویم به اینکه اجتماع امر و نهی ممکن یا باز باید بگوییم اجتماع امر و نهی محال، روی این مبنا برای این نزاع مجال وجود دارد. لذا می فرمایند ببینید این بحث که آیا اوامر و نواهی به طبایع تعلق پیدا می کنند یا به افراد می بینید که چه ثمره مهمی برای او در بحث اجتماع امر و نهی مترتب می شود، این خلاصه فرمایش مرحوم نائینی (قدس سره).

بیان مرحوم خوئی

اینجا بر مرحوم نائینی مرحوم محقق خوئی (قدس سره) در جلد چهارم محاضرات از صفحه 18 به بعد این نظریه ایشان را نقل کرده. مرحوم آقای خوئی این نظریه را رد کردند (که حالا قبل از اینکه ما اشکالی که مرحوم آقای خوئی کردند بیان بکنیم به نظر می رسد بین آنچه که مرحوم آقای خوئی نقل فرمودند و آنچه که مرحوم نائینی در این کتاب فوائد الاصول ذکر کردند یک مقداری اختلاف وجود دارد).

مرحوم آقای خوئی می فرمایند طبق بیان مرحوم نائینی اگر کسی قائل شد اوامر و نواهی به افراد تعلق پیدا می کند، حتماً باید امتناعی بشود، و اگر کسی قائل شد به اینکه اوامر و نواهی به طبایع تعلق پیدا می کند، حتماً باید چه بشود؟ جوازی و اجتماعی بشود، در حالیکه این بیان با آنچه که ما عرض کردیم یک مقداری فرق دارد.

مرحوم نائینی می فرماید: اگر کسی قائل به تعلق اوامر و نواهی به افراد است لا مجال للنزاع اصلاً و حتماً باید امتناعی باشد. اما اگر کسی قائل به تعلق اوامر و نواهی به طبایع است، للنزاع روی این فرض مجال نه اینکه حتماً باید قائل به اجتماع بشود و اجتماعی بشود نه روی این مبنا این نزاع برایش مجالی هست،

خوب حالا با این مقدار اختلافی که وجود دارد ببینیم رد مرحوم آقای خوئی بر مرحوم نائینی چیست؟ ایشان ابتدا آمدند فرمودند که در عالم خارج هر وجودی چه وجود جوهری چه وجود عرضی ذاتاً مباین با وجود دیگر است، و آنچه که دو تا وجود را از یک دیگر جدا می کند ذات وجود است، و بین وجودات جوهری و وجودات عرضی فرقی نیست این وجود ذاتش مباین با وجود دیگر است، و لذا نمیتوانیم یک وجودی را بر وجود دیگر بکنیم.

هر وجودی ذاتاً مباین با وجود دیگر است، آنوقت بعد که این را می فرمایند می فرمایند طبیعت در عالم خارج وقتی می آید وجود پیدا می کند و همراه با این وجود یک مشخصات و عوارضی هم قهراً موجود است، اینجا این مشخصات و عوارض که غالباً تحت مقوله اعراض قرار می گیرند یا کم هستند یا کیف هستند یا عین است، یا ... تحت یکی از مقولات تسعة اعراض قرار می گیرد اما وجود این مشخصات، وجود و وجود خود طبیعت یک وجود دیگری است، ولو اینکه در عالم خارج اینها ملازم با یکدیگر هستند،

اما طبق این قانونی که گفتیم که هر وجودی چه وجود جوهری و چه وجود عرضی اینها آنی که تمایز دهنده وجود است خود وجود است و مباین با یکدیگر هستند به عبارت اخری هیچ وجودی نمی تواند مشخص برای وجود دیگر باشد، تشخص هر وجودی به ذات وجود است، بله در باب ماهیات، ماهیات تشخیصشان بالعرض است، یعنی به برکت وجود تشخص پیدا می کنند اما خود وجود چه؟

این که این انسان در عالم خارج موجود شد، تشخص به ذات وجود است، نه به این مشخصات و عوارض خارجی این مشخصات و عوارض خارجی، خودشان يك وجود دیگری هستند، ایشان می فرمایند اگر ما بخواهیم بگوییم هر وجودی مشخص يك وجود دیگری است، خوب این دور یا تسلسل لازم می آید نقل کلام می کنیم در آن وجود دوم در آن وجود سوم می گوییم مشخص آن وجود چیست؟ باز يك وجود دیگر، مشخص آن وجود چیست؟ باز يك وجود دیگر، دور یا تسلسل لازم می آید لذا باید بگوییم وجود تشخصش به ذات خودش هست نه به این مشخصات و عوارض این مقولات تسعة عرضیه کم و کیف و اینها، اینها خودشان يك وجود دیگری دارند.